

رسول افزلی* - استادیار دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران

پذیرش مقاله: ۱۳۸۴/۴/۱۲ تایید نهایی: ۱۳۸۷/۳/۸

چکیده

دولت سرزمینی مدرن به حاکمیت سیاسی یکپارچه و متمرکز در درون مرزهای سیاسی معینی اطلاق می‌شود که در آن افراد، گروه‌ها و نهادها، تابع حکومت مرکزی اند. روی هم رفته به رغم تصور رایج، دولت سرزمینی مدرن از حیث ریشه‌ها و زمینه‌های شکل‌گیری، پدیده سیاسی جغرافیایی عام و جهانشمولی نیست، بلکه شکل خاصی از نظام جغرافیایی مغرب‌زمین است. از همین رو این پدیده در جوامع شرقی، به ویژه ایران، هیچگاه در یک فرایند طبیعی شکل نگرفت، بلکه همچون سایر ابعاد مدرنیته، به مثابه پدیده‌ای غربی وارد ساخت سیاسی و جغرافیای سیاسی این جوامع شد. مقاله حاضر با پذیرفتن این مفروض، در پی پاسخ‌گویی به این سؤال است که چرا در ایران برعکس جوامع غرب، دولت سرزمینی مدرن فرایند طبیعی شکل‌گیری خود را طی نکرد؟ فرضیه مطرح شده، معطوف به جغرافیای فرهنگی و در هسته اصلی آن نقش ایدئولوژی اسلامی در آرایش فضای سیاسی جامعه سنتی ایران است. اسلام در جهت عکس مسیحت که محیط جغرافیایی را برای شکل‌گیری دولت سرزمینی مدرن در غرب بارور کرد، ابعاد سیاسی - جغرافیایی این پدیده را در ایران بر نتایید و در مقابل نشانه‌های فرهنگی آن معطوف به شکل‌گیری زمینه‌های واحد سیاسی - جغرافیایی امت اسلامی بود.

واژه‌های کلیدی: جغرافیای فرهنگی، دولت سرزمینی، حکومت محلی، ناسیونالیسم دینی، امت اسلامی

مقدمه

روی هم رفته دولت پدیده‌ای سیاسی است، با این وجود عواملی همچون مرکزیت و تعیین‌کنندگی آن در زندگی اجتماعی و همچنین گستردگی موضوعی آن از حیث اشمال بر جنبه‌های مختلف علوم انسانی مطالعه این پدیده را از جنبه‌های دیگر ضروری می‌سازد.

در ایران مطالعه دولت غالباً محدود به حوزه سیاسی بوده و به بررسی جنبه‌های دیگر آن تمایلی ابراز نشده است. نگارنده به منظور پر کردن این خلاء مطالعاتی و همچنین فائق آمدن بر خطای روش مطالعات سیاسی، که در آن‌ها دولت قطع نظر از تأثیرات جغرافیای فرهنگی به مثابه الگویی عام و جهانی مورد مطالعه قرار گرفته، به مطالعه ابعاد جغرافیایی دولت سرزمینی در ایران پرداخته است. این مقاله در پی پاسخ‌گویی به این سؤال اصلی است که چرا در

ایران برعکس جامعه غرب (به طور خاص اروپای غربی) دولت سرزمینی مدرن فرایند طبیعی شکل‌گیری خود را طی نکرد؟ به عبارت دیگر، در قیاس با جامعه غرب (اروپای غربی) چه ویژگی‌های متمایزکننده‌ای ابعاد شکل‌گیری این پدیده را در ایران سبب شدت؟ در پاسخ این فرضیه را مطرح کرده‌ایم که جغرافیای فرهنگی سرزمین ایران در دوره نظم سنتی در جهت عکس مختصات جغرافیایی فرهنگی جوامع مغرب‌زمین (اروپای غربی)، زمینه‌های شکل‌گیری واحد سیاسی - جغرافیایی دولت سرزمینی را بر نمی‌تابید و در عوض با شکل‌گیری جامعه‌ای امت‌محور در قالب واحد سیاسی - جغرافیایی امپراطوری اسلامی سازگار بود. در ادامه این فرضیه در قالب یک الگوی نظری و با رویکردی مقایسه‌ای بین جوامع مغرب‌زمین (اروپای غربی) و ایران به آزمون گذاشته می‌شود.

درآمدی نظری بر بحث: جغرافیای فرهنگی نظام دولت سرزمینی

جغرافیای فرهنگی به مطالعه نقش فرهنگ در شناخت مفهوم فضا می‌پردازد و در این شناخت به شیوه فراهم آمدن فرایندهای مختلف در مکان‌های ویژه نظر دارد (کرننگ ۱۳۷۳، ۵-۶) ارتباط فرهنگ و فضا در حوزه جغرافیای سیاسی نیز قابل مطالعه است. مسئله اصلی در این جا این است که مکان‌های سیاسی خالی از ابعاد فرهنگی نیستند و زمینه‌های ظهور، فرایند شکل‌گیری و کارکرد آنها متأثر از متغیرهای فرهنگی است.

فرض اصلی این است که دولت سرزمینی به مثابه اصلی‌ترین واحد مطالعاتی جغرافیای سیاسی از حیث چگونگی شکل‌گیری و فرایند تکوین، تحت تأثیر ابعاد فرهنگی محیط جغرافیایی است. مطالعات مقایسه‌ای انجام شده بین محیط‌های مختلف جغرافیایی نشان می‌دهد که ایدئولوژی‌های دینی در هیئت اندیشه‌ها و هنجارهای مذهبی مهم‌ترین عامل فرهنگی تأثیرگذار بر مختصات سیاسی مکان و به‌ویژه فرایند شکل‌گیری دولت مدرن بوده‌اند (آندرسون، ۱۹۷۴، آیزنشتات ۱۹۶۴). به نظر می‌رسد دین مهم‌ترین عنصر ساخت فرهنگی نظم سنتی جوامع است که واحد سیاسی - جغرافیایی جدید را بیش از دیگر عوامل متأثر می‌سازد. ادیان اصولاً در جوامع مختلف دارای نشانه‌های فرهنگی متفاوتی هستند و از همین منظر در نقش ایدئولوژی، واحدهای سیاسی - جغرافیایی را در اشکال متفاوتی متأثر می‌سازند. مراد از نشانه‌های فرهنگی، خصوصیات و ویژگی‌های فرهنگی موجود در ماهیت دین است که جهت‌گیری کلی آن را نسبت به مقوله نظم سیاسی جدید در قالب قلمرو جغرافیایی خاصی تعیین می‌کند.

اسلام و زمینه‌های جغرافیایی شکل‌گیری نظام دولت سرزمینی در ایران

به طور کلی، مبانی فرهنگی ادیان، در ایجاد واحد سیاسی - جغرافیایی جدید، از سه جنبه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی زمینه‌های شکل‌گیری و یا عدم شکل‌گیری دولت سرزمینی مدرن را متأثر می‌سازد. در ادامه به منظور نشان دادن تأثیرات دین اسلام در نفی زمینه‌های شکل‌گیری واحد سیاسی - جغرافیایی دولت سرزمینی مدرن و ایجاد زمینه‌های تاریخی امت اسلامی در ایران، به شکلی مقایسه‌ای به تأثیرات مثبت دین مسیحیت در شکل‌گیری زمینه‌های دولت

سرزمینی مدرن (به طور خاص اروپای غربی) و نفی زمینه‌های شکل‌گیری امت اشاره خواهد شد. این مطالعه مقایسه‌ای علاوه بر آن که تأثیرات خاص دین مسیحیت را در شکل‌گیری واحد سیاسی - جغرافیایی دولت سرزمینی غرب نشان می‌دهد، به فهم سازگاری مبانی فرهنگی دین اسلام با شکل‌گیری نوع دیگری از واحد سیاسی - جغرافیایی یعنی «امت اسلامی» کمک می‌کند.

در مجموع بستر شکل‌گیری واحد سیاسی دولت سرزمینی مدرن، نظم سنتی جوامع است که عمدتاً قرون میانه یعنی فاصله زمانی بین عهد باستان و دوران جدید را شامل می‌شود. قرون میانه در غرب از قرن سوم تا چهاردهم میلادی و در ایران از آغاز ظهور اسلام تا پایان سلسله صفویه است. این دوران چه در ایران و چه در جامعه غرب از جنبه شکل‌گیری پایه‌های واحد سیاسی - جغرافیایی جدید، عصر ممتازی از نوآوری سیاسی بود که در آن‌ها به واسطه تقابل دو نوع پویایی فرهنگی، نظم سیاسی جدید در دو جهت متناقض سامان یافت. در غرب نظم سیاسی جدید در قالب واحد سیاسی - جغرافیایی دولت سرزمینی مدرن از درون نظام فئودالیت بیرون جهید و در ایران پایه‌های شکل‌گیری نظم امت محور پی‌ریزی شد (طباطبایی، ۱۳۸۰، ۱۰۵). این دو نوع واحد سیاسی - جغرافیایی محصول فرهنگی دو دین اسلام و مسیحیت بودند که در سه عرصه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی زمینه‌های محیطی و یا جغرافیایی شکل‌گیری این واحدها را بارور کردند.

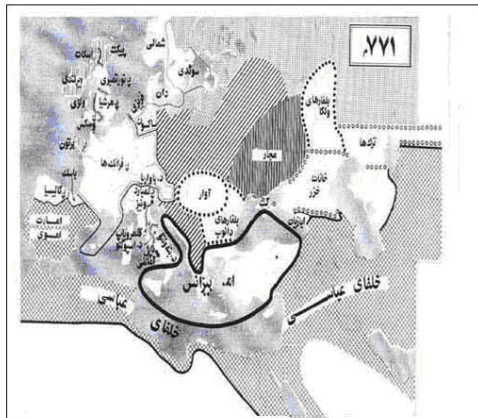
الف) عرصه سیاسی: ماهیت قدرت

در حالی که جامعه فئودالیت غرب در قرون میانه به واسطه نشانه فرهنگی انفکاک نهادی دین و سیاست در دین مسیحیت، زمینه‌های شکل‌گیری واحدهای ارضی مستقل را در فقدان یک قدرت سیاسی متمرکز که داعیه حاکمیت خداوندی داشته باشد، پی‌ریزی کرد، در ایران، اسلام با نشانه‌های فرهنگی متمایز خود، نظم سیاسی دنیوی را خارج از حوزه حاکمیت الهی نمی‌پذیرفت. اسلام به پیامبری حضرت محمد (ص) منادی و پیام‌آور نظم بود که ذات باری تعالی بر آن حکم می‌راند و هیچ‌گونه تمایز قومی، زبانی، سرزمینی طبقاتی را بر نمی‌تابید. این نظم سیاسی و اجتماعی در امتی واحد تجلی می‌یافت و گستره آن محدود به سرزمین جغرافیایی خاصی نبود. افزون بر این، خداوند اقتدار خویش را به بشر تفویض نمی‌کرد و خود فرمانروای آسمان و زمین به شمار می‌رفت. او خود زندگی اجتماعی و سیاسی را نظم می‌بخشید و برای هنجارمند کردن آن نیز قانون وضع کرده بود. پیامبر، امام و خلیفه صرفاً نمایندگان خداوند بر روی زمین بودند و مشروعیت وضع قانون یا اعمال مستقل سیاست را در سرزمین جغرافیایی خاصی نداشتند. در ایران از آغاز ورود اسلام تا روی کار آمدن صفویان، دستگاه خلافت در قالب امپراتوری اسلامی حاکمیت بر این سرزمین را جزئی از حاکمیت نظام امت محور خود در سرتاسر جهان اسلام محسوب می‌کرد. برخی سلاطین محلی ایرانی به رغم آن که به منظور واحدهای ارضی مستقل، چالش‌های زیادی علیه دستگاه خلافت ایجاد کردند اما سیاست همچنان دینی باقی ماند و امپراتوری اسلامی دستگاه خلافت را با چالش‌های جدی مواجه نساخت. بدین سان در یک قیاس زمانی، در حالی که جامعه فئودالیت غرب از قرن دهم میلادی به بعد در همه عرصه‌های سیاسی،

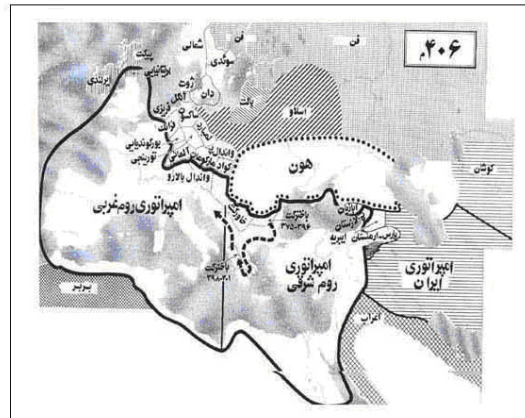
اجتماعی و اقتصادی خود را از نظم امپراتوری رها ساخته و به شکل‌گیری واحد سیاسی - جغرافیایی دولت‌های سرزمینی مدرن نزدیک می‌کرد، ایران در وضعیتی مقابل به درون نظم امت‌محور کشیده می‌شد؛ نظمی که واحد ارضی مستقل و شکل‌گیری دولت سرزمینی را با حاکمیت دنیوی بر نمی‌تابید و مدعی ایجاد امت واحد جهانی بر پایه نظام متفاوتی از نشانه‌ها، نظیر همزیستی و تعامل دین و سیاست و نفی مرزهای جغرافیایی، گروهی و نژادی بود. در آن‌جا مسیحیت به واسطه نشانه فرهنگی انفکاک نهادی دین و سیاست، مخالف ادعای جهان‌شمولی بودن امپراتوری بود و از منطبق سیاسی سرزمینی آن‌ها به عنوان حوزه‌ای فروتر از مذهب دفاع می‌کرد و در این‌جا اسلام، جهان‌شمولی خود را تنها در پرتو ایجاد امپراتوری گسترده جهانی می‌دید و هر گونه واحد مستقل سرزمینی نفی می‌شد. در آن‌جا حوزه مستقل سیاست به انفکاک نهادی دین و سیاست انجامید و سیاست، مستقل از حوزه الهی مأخذی قراردادی و بشری می‌یافت، اما در این‌جا سیاست، پدیده‌ای زمینی نبود که به مدد دست کارساز انسان مبنای مستقلی یابد بلکه خداوند مالک زمین بود و خود واحد سیاسی را پی می‌ریخت.

مطالعه اطلس تاریخی جهان چگونگی تعیین مرزهای سرزمینی اروپای غربی و در جهت عکس حاکمیت گسترده امپراتوری اسلامی نشان می‌دهد (نقشه‌های ۱-۶). اشتین رکان در تحلیل جغرافیایی خود از چگونگی شکل‌گیری دولت‌های سرزمینی در اروپای غربی به هویت‌های مختلف و متنوع قومی و زبانی اشاره می‌کند که در ادامه در جهت اصلاحات پروتستانی ناشی از دین مسیحیت به سطح هویت ملی بدل شدند و دولت‌های سرزمینی اروپایی را تشکیل دادند. به نوشته وی متغیرهای فرهنگی اروپای غربی و در هسته اصلی آن نقش ایدئولوژی در پراکندگی‌های قومی و زبانی واحد امپراتوری مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده مرزهای سرزمینی بودند (رکان، ۱۹۷۵، ۵۸۳-۵۶۱).

نگاهی به نقشه‌های ۱ تا ۶ تمایز اصلی واحد سیاسی - جغرافیایی سرزمین‌های مشرق‌زمین و جامعه غرب را نشان می‌دهد. در حالی که در جامعه غرب (اروپای غرب) از همان اوایل قرون وسطی واحدهای ارضی مستقلی از قومیت‌ها و نژادها و گروه‌های زبانی مختلف در درون و خارج واحد امپراتوری یافت می‌شود، در شرق واحد سیاسی - جغرافیایی امپراتوری فاقد چنین واحدهای ارضی مستقلی است. در واقع ریشه‌های دولت‌های سرزمینی اروپای غربی که در اواسط قرن هفدهم برای نخستین بار شکل گرفتند، در همین واحدهای ارضی مستقلی است که از همان ابتدا در نقشه سیاسی - جغرافیایی اروپا چهره‌نمایی می‌کردند. مطالعه ترتیبی نقشه‌های موجود از شماره ۱ تا ۶ چگونگی شکل‌گیری زمینه‌های دولت‌های سرزمینی در اروپای غربی و شمالی را نشان می‌دهد.



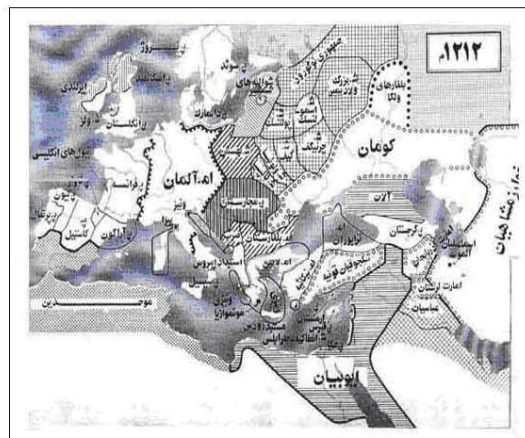
۲



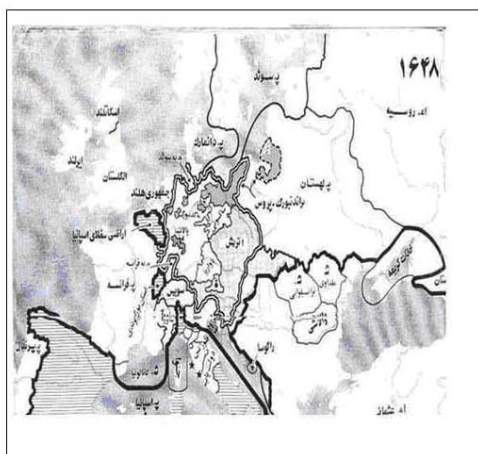
۱



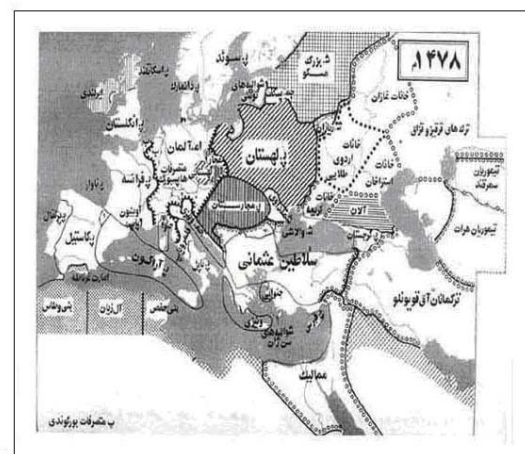
۴



۳



۶



۵

هر یک از واحدهای ارضی مستقل که گروه نژادی یا زبانی معینی را مثل فرانک‌ها، فن‌ها، انگل‌ها، ایرلندی‌ها، اسلاوها، بورگوندها، پیکت‌ها، توتون‌ها و ژپیدها در خود جای داده بودند، در ادامه به دولت‌های سرزمینی فنلاند، انگلیس، ایرلند، یوگسلاوی، آلمان و دیگر کشورها تبدیل شدند. رکان به منظور تشریح دقیق‌تر موضوع و پرده برداشتن از تأثیرات جغرافیای فرهنگی بر شکل‌گیری دولت سرزمینی بین سرزمین‌های غربی و شمالی اروپا از یک طرف و سرزمین‌های جنوبی، شرقی و مرکزی اروپا از طرف دیگر مطالعه‌ای مقایسه‌ای انجام داده است. به نوشته وی تقدم شکل‌گیری دولت‌های سرزمینی و همچنین فرایند طبیعی شکل‌گیری آن‌ها در اروپای شمالی و غربی نسبت به اروپای شرقی و مرکزی ناشی از تأثیرات متفاوت دین مسیحیت در آرایش فضای سیاسی این نواحی بوده است. اروپای شمالی و غربی راهی را دنبال کردند که از اصلاحات دینی متأثر شد و در اثر این اصلاحات هویت ملی دولت‌های سرزمینی به‌عنوان واحد سیاسی - جغرافیایی فروتر از واحد امپراتوری شکل گرفت. اصلاحات دینی که در واقع در پروتستانیزم متجلی شد، منادی نوعی سیاست زمینی بود که در آن اعمال سیاست در قالب واحد سیاسی - جغرافیایی دولت سرزمینی به دست کارساز بشر سپرده می‌شد. برعکس اروپای مرکزی و شرقی در هاله‌ای از کاتولیسیم ضد اصلاح باقی ماندند و از همین رو کلیسا به حفظ خصوصیت فوق سرزمینی (امپراتوری) خود ادامه داد تا این که بعدها به‌طور خیلی حاشیه‌ای در شکوفایی هویت ملی مشارکت کرد. رکان چنین نتیجه‌گیری می‌کند که نظام‌های سیاسی شمال و غرب اروپا مثل فنلاند، ایرلند، انگلیس و فرانسه به علت مختصات جغرافیایی - فرهنگی خود (تأثیر دین بر جغرافیای سیاسی) زودتر به مرحله ساخت دولت سرزمینی مدرن رسیدند. در مقابل جوامع اروپای مرکزی و شرقی با تاخیر و به سختی توانستند این راه را بپیمایند (رکان، ۱۹۷۳، ۸۱).

نگاهی به نقشه‌های ۴ تا ۶ واقعیت استدلال رکان را نشان می‌دهد. در حالی که در سرزمین‌های شمالی و غربی اروپا واحدهای ارضی مستقل متعدد در درون یا خارج از امپراتوری روم غربی شکل گرفتند و با جمعیت همگون خود زمینه‌ساز شکل‌گیری اولین دولت‌های سرزمینی مدرن شدند (مثل فرانسه، انگلیس، ایرلند و فنلاند)، در اروپای شرقی، مرکزی و جنوبی که امپراتوری روم شرقی حاکمیت داشت، واحدهای ارضی مستقل اجازه رشد نیافتند و از همین رو شکل‌گیری دولت‌های سرزمینی در فرایندی ناقص و با تأخیر انجام شد، (آلمان، ایتالیا و کشورهای اروپای شرقی).

در سطحی کلی‌تر این نقشه‌ها تمایز دو واحد سیاسی - جغرافیایی سرزمین‌های شرقی و غربی را نیز توضیح می‌دهند. جوامع شرقی وضعیتی شبیه سرزمین‌های اروپای شرقی و مرکزی داشتند. در حالی که تعداد واحدهای ارضی مستقل اروپای غربی و شمالی مدام در حال افزایش بود، امپراتوری‌های شرقی هیچ‌گونه واحد ارضی مستقلی را برنمی‌تابیدند. با گسترده شدن قلمرو امپراتوری اسلامی، تمایز جغرافیای فرهنگی در جامعه اروپای غربی با مرکزیت دین مسیحیت و خاورمیانه با مرکزیت دین اسلام دقیق‌تر منعکس شد. چنان‌که در نقشه‌های ۷ تا ۱۱ مشاهده می‌شود امپراتوری اسلامی با حاکمیت دستگاه خلافت هیچ‌گونه قلمرو ارضی مستقلی را در چاقوب جامعه امت گونه اسلامی اجازه نمی‌داد. حاکمیت یکپارچه دستگاه خلافت بر کل امپراتوری اسلامی که با هدف شکل‌گیری امت اسلامی انجام

می شد، عملاً از استقلال ایالات و ایجاد سرزمین‌های مستقل جلوگیری می کرد. در ایران هیچ یک از حکومت‌های محلی حاکمیت ملی مستقلی را اعمال نکردند و به‌رغم چالش‌های مختلفی که علیه دستگاه خلافت ایجاد کردند، تا آخر تابع آن باقی مانده و هویت خود را در چارچوب واحد سیاسی - جغرافیایی امپراتوری اسلامی تعریف کردند. با ظهور ساسله صفویه، ایران از سیطره امپراتوری اسلامی خارج شد و در قالب ایدئولوژی شیعی حاکمیت نسبتاً مستقلی را تشکیل داد. برخی از صاحب‌نظران این تحول را سرآغاز شکل‌گیری دولت سرزمینی مدرن در ایران تلقی کرده و آن را با عنوان دولت ملی و دولت مدرن غربی توصیف کرده‌اند (هینتس، ۱۳۶۴؛ سیوری، ۱۹۷۵).

در پاسخ به این استدلال می توان با تشریح دقیق عناصر دولت سرزمینی و جمعیت در دوره حکومت صفویه و هم‌چنین دوره‌های حکومتی پس از آن تا حکومت رضاشاه استدلال کرد که واحد سیاسی - جغرافیایی جامعه ایران در این دوره‌ها نیز منعکس‌کننده ویژگی‌های کامل دولت سرزمینی مدرن نبود. از جنبه‌های نظری و ابعاد ذهنی دولت سرزمینی، آن‌چه سیوری و هینتس از قیاس روند دولت‌سازی در اروپای غربی بر پایه مبانی مذهبی دین مسیحیت در نظر دارند، در مورد مذهب تشیع سازگار نیست. در مجموع می‌توان گفت در بین مذاهب مختلف اسلام، شیعه نشانه‌های فرهنگی دین اسلام را در زمینه قدرت سیاسی به تمام و کمال به ارث برده است. از همین رو علمای شیعی چه در دوران امپراتوری اسلامی و چه در عصر صفوی هیچ‌گاه قدرت زمینی حکومت و در نتیجه شکل‌گیری یک دولت مدرن غربی را به رسمیت نشناختند. آنچه علمای شیعی مذهب عصر صفوی به‌عنوان منبع تأمین‌کننده مشروعیت حکومت از رابطه قدرت سیاسی و مذهب تشیع در نظر داشتند، حتی فراتر از مذهب تسنن دستگاه خلافت سه منطق خاص گذار به واحد سیاسی - جغرافیایی دولت سرزمینی غربی را بر نمی‌تابید (برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به حسینی زاده، ۱۳۸۰).

در منظر آن‌ها حکومت واقعی از آن خداوند باری تعالی و پس از وی از آن پیامبر (ص) و امامان معصوم بود. از این رو هر نوع حکومت زمینی غیر از حکومت امامان معصوم نامشروع محسوب می‌شد. این اندیشه سیاسی علمای شیعی که منعکس‌کننده ویژگی‌های جغرافیایی قدرت سیاسی در ایران بود، در دوره‌های بعد نیز به قدرت خود باقی ماند. بر اساس اسناد و مدارک معتبر، علمای شیعی دوره قاجاریه نیز که مشروعیت حکومت را تأمین می‌کردند، بر همین سیاق می‌اندیشیدند. مهم‌ترین نظرات فقه سیاسی عصر قاجار که می‌توان از آن‌ها ویژگی‌های جغرافیایی قدرت سیاسی را استنباط کرد، در نوشته‌های میرزای قمی، کاشف‌الغطاء، ملا احمد نراقی و کشفی به رشته تحریر درآمده است. میرزای قمی در نوشته‌هایش مشروعیت حکومت زمان را سخت مورد پرسش قرار داده و فرمانروایان وقت را حکام جور می‌خواند. آراء و نوشته‌های وی نشان می‌دهد که به هیچ روی دولت سرزمینی فتحعلی شاه را مشروع نمی‌دانسته و تنها به خاطر ویژگی‌های زمانی با وی مماشات می‌کرده است (حائری، ۲۳۹). کاشف‌الغطاء نیز هیچ‌گاه دولت سرزمینی فتحعلی شاه را به رسمیت نشناخت. وی می‌نویسد: «شاه شایستگی حکومت اسلامی را ندارد. امت بدون مرز اسلامی تحت حاکمیت امام معصوم (امام غایب) است.» (کاشف‌الغطاء، بی تا، ۷۵). ملا احمد نراقی به رغم موضع

دوستانه‌ای که در برابر فتحعلی شاه داشت، دولت سرزمینی را با حاکمیت یک شاه، با اصول و چارچوب‌های دین اسلام معارض می‌شمرد و معتقد بود در دین اسلام تنها واحد جغرافیایی امت و تحت ولایت پیامبر یا امام مشروعیت دارد (نراقی، ۱۳۳۱، ۱۰۲). کشفی نیز سرزمین مستقل را به رسمیت نمی‌شناخت و معتقد بود امت اسلامی یگانه واحد جغرافیایی حاکمیت سیاسی در اسلام است که در آن پیامبر یا امام حق اعمال حاکمیت دارند (کشفی، ۱۳۷۳، ۵۷-۵۶). از متن برخی از نامه‌های آیت‌اله محمد کاظم خراسانی و آیت‌اله عبدالله مازندرانی نیز چنین برمی‌آید که این دو روحانی عمل‌گرا نیز حد و مرز جغرافیای امت اسلامی را ارجح بر واحد جغرافیای ملت می‌دانسته‌اند. این دو روحانی در یکی از نامه‌های مشترکشان به خلیفه عثمانی در مورد پادشاه وقت ایران چنین می‌نویسند: «حضور مبارک اعلی حضرت اقدس خلیفه مسلمین... اجنبیان با اغواگری بر شاه ایران مسلط گشته، امیدواریم پادشاه اسلام دامت افاضاته و برکاته... از این ملت اسلام که مطمح نظر دول اجنبی است، حفاظت و حراست نماید و آن را رفعت بخشد... حفظ جان امت، خصوصاً پایتخت لازم است، زیرا پایتخت بیضه اسلام است و ارکان شریعت سرور جهانیان به واسطه آن متولد می‌شود و شما با این کار مستوجب دعا‌های خیر و خالصانه در زیر این گنبد منور می‌شوید». این متن نامه و اسناد مشابه دیگر نشان می‌دهد که هر دو روحانی برجسته مشروطه به‌رغم مشروطه‌خواهی چارچوب‌های بنیادی شکل‌گیری دولت غربی، حد و مرز جغرافیایی خاص و حاکمیت و حکومت غیر دینی را قبول نداشته‌اند (کدیور، ۱۳۸۵، ۲۲۸-۲۲۹). محسن کدیور در کتاب نظریه‌های دولت در فقه شیعه در خلال بررسی آراء و نظریه‌های مختلف پیرامون حکومت اسلامی به وجوه مشترک مراجع شیعه در باب حاکمیت الهی و مرزهای جغرافیایی امت اسلامی که اساساً با ویژگی‌های دولت مدرن غربی سازگاری ندارد، اشاره می‌کند (کدیور، ۱۳۸۰، ۱-۱۰۰).

بدین سان ناسیونالیسم دینی مورد نظر علما در دوره قاجاریه نه تنها برای ساخت یک دولت سرزمینی مدرن به سبک غربی نبود بلکه با آن تعارض داشت. در واقع ناسیونالیسم دینی علما تداعی‌کننده آگاهی ملی برای ایجاد دولت سرزمینی مدرن نبود بلکه عملاً از حضور یک امت راستین اسلامی در قالب ایدئولوژی پان اسلامیسیم دفاع می‌کرد. «حامد الگار» با استناد به نوشته‌های «سراتور هاردنیچ» سیاستمدار برجسته انگلیسی که خود در آن دوره شاهد وقایع بوده، عصر قاجاریه را از مؤثرترین دوره‌های پان اسلامیسیم در ایران ذکر می‌کند. به نوشته وی برخی از علمای شیعه برای فائق آمدن بر مسائل و مشکلات اسلامی پیشنهاد کردند که ایران و عثمانی در زیر لوای امپراتوری اسلامی، امت اسلامی را تشکیل دهند (الگار، ۱۳۶۹، ۳۳۶).

عبدالهادی حائری از نویسندگان برجسته عصر مشروطه نیز به تمایلات پان اسلامیستی علمای شیعه در این دوره اشاره می‌کند. به نوشته وی در سال ۱۹۰۸، پس از انقلاب تازه پای ترک در امپراتوری عثمانی، تماس دوستانه میان علمای شیعه و عتبات و مقام‌های ترک از سر گرفته شد. «فاضلان شیعه می‌کوشیدند که پشتیبانی حکومت اسلامی را در راه تأسیس مشروطیت در ایران جلب کنند و حتی تا آنجا پیش رفتند که از سلطان عثمانی با عنوان خلیفه یاد می‌کردند» (حائری، ۱۳۷۸، ۱۵۳).

اقدامات سید جمال‌الدین اسدآبادی در پی ریزی چارچوب‌های یک امت اسلامی برجسته تر از سایر علما بود. وی سعی داشت ناسیونالیسم دینی را در وحدت کل جهان اسلام متجلی سازد و از همین رو اغلب صاحب‌نظران جنبش تنباکوی وی را دارای پتانسیل‌های ویژه پان‌اسلامی می‌دانند. سید جمال‌الدین که اقدامات پراکنده‌اش در کشورهای مختلف جهان اسلام منعکس‌کننده اصل منطقی کثرت در وحدت بود، جنبش تنباکو را نقطه عزیمتی می‌دانست که از طریق آن با مذهبی کردن گرایش‌های ناسیونالیستی در ایران، وحدت عملی جهان اسلام را برقرار سازد. به نوشته الگار وی پس از پیروزی جنبش تنباکو که مرحله اول طرح عملیاتی خود را موفق دید، به کشور عثمانی عزیمت کرد تا با توجه به زمینه‌های فراهم شده، اتحاد سیاسی عالم اسلامی را در زیر لوای سلطان خلیفه عثمانی تحقق بخشد (الگار، ۱۳۶۹، ۳۰۲). به نوشته میرزا آقاخان کرمانی که خود یکی از همکاران سید جمال بوده است، وی در راستای طرح خود توانست حدود دویست نامه از علمای شیعه ایران و عراق را در تأیید ایده وحدت جهان اسلام در قالب امت اسلامی تهیه کند (کرمانی، ۱۳۶۳، ۸).

از جنبه عینی نیز هیچ یک از حکومت‌های صفویه، افشاریه، زندیه و قاجار ویژگی‌های کامل واحد سیاسی - جغرافیایی دولت سرزمینی به سبک غربی را نداشتند. تنها از اواسط عصر قاجار با نفوذ جلوه‌های سیاسی مدرنیته غرب، زمینه‌های عینی آن یعنی سرزمین مشخص و ترکیب جمعیتی همگون به صورت ناقص شکل گرفتند و در دوره رضا شاه برای نخستین بار تثبیت شدند. در مجموع، نه در دوره صفویه و نه در دوره‌های دیگر تا حکومت رضا شاه ترکیب جمعیتی در ایران دارای خصوصیات فرهنگی همگون جهت ایجاد مرزهای سیاسی نبود بلکه در جهت عکس در قالب گروه‌های قومی ناهمگون تا آخر مانع از آرایش سیاسی سرزمین ایران در مرزهای همگون شد. بعد از دوره صفویه در هر یک از حکومت‌های افشاریه و زندیه در اثر فتوحات نظامی و گسترده‌تر شدن مرزها (به ویژه در دوره نادر شاه) و همچنین به واسطه شکست‌های نظامی و ورود اقوام و گروه‌های قومی غیر بومی، ترکیب جمعیت ناهمگون تر شد. در آستانه انقلاب مشروطه، پراکندگی قومی و جمعیتی در جامعه پتانسیل‌های زایش دولت سرزمینی مدرن را در جامعه کم‌رنگ کرد. در ادامه نیز پراکندگی قومیت‌ها در ایران شکل‌گیری دولت سرزمینی مدرن و فرآیند تکوین آن را با مشکل مواجه ساخت، به طوری که رضاشاه به واسطه همین تنوع قومی به سرکوب گسترده جامعه متوسل شد. به طور کلی واگرایی قومی که اصلی‌ترین خصیصه جغرافیای فرهنگی جامعه ایران در خصوص ترکیب ناهمگون جمعیت است، به‌عنوان یک عامل مهم در نفی زمینه‌های شکل‌گیری دولت سرزمینی بیش از هر چیز ریشه در سیاست‌های دستگاه خلافت در اعصار قبل و همچنین سیاست شاه اسماعیل در دوره صفویه دارد.

از بعد سرزمینی حکومت ایران در عصر صفویه از امپراتوری اسلامی جدا شد، با این وجود مرزهای سرزمینی آن حتی در دوره‌های حکومتی بعد تا ظهور رضا شاه وضعیت تثبیت شده‌ای نیافت. به طور کلی دو عامل ماهیت ملوک‌الطوایفی حکومت و همچنین سیاست‌های استعماری، بویژه در دوره قاجار مانع از تثبیت آرایش فضایی سرزمین ایران در قالب مرزهای مشخص بودند. هر چند حکومت‌های تاریخی ایران از همان آغاز ماهیت ملوک‌الطوایفی

داشتند، با این وجود در عصر امپراتوری اسلامی، به واسطه ناهمگون شدن ترکیب جمعیتی و ورود اقوام مذکور این شکل حکومت نهادینه تر شد. پس از جدایی سرزمین ایران از امپراتوری اسلامی ترکیب ناهمگون جمعیت ادامه یافت و از همین رو به دلیل تغییر سلسله‌های حکومتی که عمدتاً با حاکمیت یک قوم همراه بود، مرزهای سرزمینی هیچگاه وضعیت تثبیت شده‌ای نیافت. تغییرات اطلس تاریخی ایران حاکی از این است که با تغییر سلسله‌های حکومتی و پادشاهان هر سلسله، مرزهای سرزمینی نیز تا اندازه زیادی دستخوش تغییرات و تحول شده است (اطلس تاریخی ایران، سازمان نقشه برداری کشور، ۱۳۷۸).

در دوره صفویه، شاه اسماعیل، شاه طهماسب و شاه عباس مرزهای سرزمینی ایران را متناسب با قدرت نظامی و همچنین سیاست‌های داخلی خود در جذب و یا دفع اقوام و قبایل، گسترده و یا در جهت عکس محدود کردند. در عصر افشاریه نیز نادر شاه که به رسم شاهان عصر امپراتوری اسلامی خود را ظل‌الله می‌نامید، با هدف گسترده‌تر کردن پهنه سرزمینی ایران، مرزها را فراتر از قلمرو پیش تا شبه قاره هند گسترش داد و کریم خان زند در جهت عکس، آن را محدود کرد.

در دوره قاجاریه شیوه حکومت ملوک‌الطوایفی که تا این زمان به‌عنوان پیامد سیاسی و اجتماعی دوره‌های قبل مهم‌ترین عامل در آرایش فضایی مرزهای متغیر سرزمین ایران به‌شمار می‌رفت، کمرنگ شد و در عوض عامل سلطه و نفوذ خارجیان نقش مهمی در بی‌ثباتی و تغییر پذیری مرزها بازی کرد. در این دوره در اثر جنگ‌ها و تحمیل قراردادهای مرزهای ایران از هر چهار جهت تغییرات بسیار یافت.

در مجموع سرزمین نیز به‌عنوان مهم‌ترین عنصر دولت سرزمینی در عصر صفوی و دوران حکومتی پس از آن تا دولت رضاشاه ویژگی‌های کامل واحد سیاسی - جغرافیایی دولت سرزمینی مدرن را منعکس نکرد. در این دوره نیز مرزهای سرزمینی ایران هیچگاه وضعیت تثبیت شده‌ای نیافت و شکل حقوقی و رسمی پیدا نکرد. بدین سان مختصات فرهنگی محیط جامعه سنتی ایران در عرصه سیاسی هیچ‌یک از عناصر سازنده شکل‌گیری دولت سرزمینی را بر نتابید. تنها از اواسط عصر قاجار که دوره جدیدی از زندگی سیاسی - اجتماعی در ایران تحت نفوذ اندیشه‌های مدرن غرب شروع شد، محیط فرهنگی جامعه ایران نیز در برابر نفوذ این اندیشه‌ها سر فرود آورد و در یک دوره زمانی کوتاه مدت (دوره پهلوی‌ها) زمینه‌های ایجاد دولت سرزمینی مدرن به سبک غرب شکل گرفتند.

ب) عرصه اقتصادی

در این قسمت نقطه عزم بحث خود را تمایز بین دو جامعه‌ای قرار می‌دهیم که یا به واسطه نشانه‌های فرهنگی خاص خود عرصه مستقل زندگی اقتصادی را جهت ایجاد سیاسی - جغرافیایی دولت سرزمینی به رسمیت می‌شناسند و یا این که بر عکس، این حوزه اقتصادی در جهت نفی واحد سیاسی - جغرافیایی دولت سرزمینی مدرن و ایجاد واحد گسترده تر امت اسلامی در قالب اهداف غایت‌مدارانه جامعه شکل متمایزی می‌گیرد.

در جامعه سنتی غرب (اروپای غربی) ماهیت زمینی قدرت سیاسی و انفکاک نهادی دین و سیاست در دین مسیحیت زمینه ساز نظم سیاسی - جغرافیایی شد که در آن هیچ قدرت متمرکزی داعیه‌دار برقراری نظم الهی نبود. برآیند عینی این امر حضور واحدهای ارضی مستقل بود که در درون یک واحد جغرافیایی گسترده‌تر، آزادانه فعالیت می‌کردند. در هر واحد ارضی حاکم یا ارباب، زمین‌دار و دهقانان بر پایه روابط قانونی از پیش تعیین شده از منافع زمین بهره‌مند می‌شدند. در گذر زمان از درون این واحدهای ارضی گروه‌های مستقلی با هدف تجارت و مبادله کالا شروع رشته دیگری از زندگی اقتصادی را سردادند. با گسترده‌تر شدن فعالیت این گروه‌ها، کشاورزی ماهیتی تجاری یافت و به تدریج حوزه مستقلی از روستاها با عنوان شهر پا گرفت. گروه‌های تاجر که در نبود یک قدرت متمرکز از استقلال عمل کافی برخوردار بودند، در قالب گروه‌های مختلف تجاری و اقتصادی منسجم شدند. با پیشرفت زندگی اقتصادی که در واقع محصول عینی رقابت گروه‌های مختلف تجاری بود، مناسبات سیاسی و اجتماعی جامعه نیز متکامل تر شد. حیات اقتصادی به امنیت متمرکزی نیازمند بود و از همین جا زمینه‌های ایجاد یک دولت متمرکز در چارجوب مرزهای سرزمین مشخص پدیدار شد. بدین سان این دولت سرزمینی پیشاپیش ماهیت اجتماعی داشت و شکل‌گیری آن در گذر زمان از رقابت آزادانه گروه‌ها در یک حوزه مستقل اقتصادی به نام فئودالیت نشأت گرفته بود. اما در نظم سنتی ایران نشانه‌های فرهنگی دین اسلام ترتیبات سیاسی و حقوقی برخاسته از عرصه اقتصادی را برای شکل‌گیری واحد سیاسی - جغرافیایی دولت سرزمینی برنناییدند و اغلب با شکل‌گیری واحد سیاسی - جغرافیایی امت اسلامی سازگار بودند. حاصل این امر شکل‌گیری گونه‌ای دیگر از نظم اقتصادی - اجتماعی بود که در قیاس با نظام فئودالیت غرب اقطاع‌داری خوانده می‌شود (آندرسون، ۱۳۷۴، ۵؛ لمبتون، ۱۳۶۲، ص ۷۷). دو ویژگی نظام اقطاع‌داری که ابداع دستگاه خلافت بود، زمینه‌های شکل‌گیری واحدهای سیاسی - جغرافیایی دولت سرزمینی را نفی و در عوض گونه دیگری از واحد سیاسی جغرافیایی یعنی امت اسلامی را تثبیت می‌کرد. نخست نفی مالکیت خصوصی بر زمین که خود نتیجه استعلایی بودن قدرت سیاسی بود و دوم کمرنگ شدن عرصه اقتصادی دولت‌ساز به نفع تشکیل امت اسلامی.

مورد نخست کاملاً در تقابل با مهمترین ویژگی‌های نظام فئودالیت غرب یعنی مالکیت خصوصی زمین‌ها قرار دارد. در دین مسیحیت به واسطه ماهیت انفکاک نهادی بین دین و سیاست و اختصاص قدرت دینی به حوزه کلیسا، سایر عرصه‌ها از جمله اقتصاد در تملک انسان باقی ماند. از همین رو در جامعه فئودالیت غرب مالکیت خصوصی بر زمین در واحدهای ارضی مستقل امری نهادینه شده بود و به واسطه همین مالکیت خصوصی بر اراضی گروه‌ها کمال رشد را یافتند و سرانجام در پرتو انگیزه‌های سرمایه‌دارانه خود واحد سیاسی - جغرافیایی دولت سرزمینی را تشکیل دادند. برعکس در اسلام به واسطه عدم انفکاک دین و سیاست، قدرت سیاسی هیچ‌گاه زمینی نشد و ذات باری تعالی آن‌طور که بارها در قرآن فرموده مالکیت مطلق خود را بر زمین‌ها حفظ کرد. پس از خداوند، پیامبر، امام و جانشینان وی به نیابت از ذات باری تعالی و با انگیزه برقرارساختن امت اسلامی این مالکیت را اعمال کردند. بر همین اساس

دستگاه خلافت خود را مالک مطلق زمین‌ها پنداشت و با ابداع نظام اقطاع‌داری که در آن زمین‌ها با مالکیت خلیفه و در عوض باج و خراج و ایجاد امنیت ایالات امپراتوری به اقوام و گروه‌های مختلف واگذار می‌شد، عرصه اقتصادی را پشتوانه شکل‌گیری امپراتوری گسترده قرار داد.

در نظام فئودالیت غرب واحدهای ارضی خودمختار که در درجه اول، مالکیت مستقل زمین‌ها را در اختیار داشتند، در نظمی فروتر از نظم امپراتوری زمینه ایجاد دولت سرزمینی مدرن را با تعیین مرزها و نقشه سیاسی آن پی ریختند. اما در ایران دستگاه خلافت عرصه اقتصادی را در قالب نظام اقطاع‌داری به منبع تأمین مایحتاج دستگاه قدرت و هم‌چنین گسترده‌تر کردن امپراتوری اسلامی بدل کرده بود. در نزد دستگاه خلافت قدرت سیاسی مطلق خداوند قابل تقسیم به سرزمین‌های جغرافیایی کوچکتر، آن‌طور که مسیحیت در نظام فئودالیت غرب اجازه می‌داد، نبود و اعمال حاکمیت خداوند مرز و حدود معینی نداشت.

ویژگی دوم نظام اقطاع‌داری یعنی رنگ باختن عرصه اقتصادی خصوصی به نفع سیاست‌های امت سازی دستگاه خلافت نیز از جهاتی شکل‌گیری دولت سرزمینی غربی را مانع می‌شد. مبانی نظری این مورد را می‌توان به بهترین وجه در مباحث «مایکل مان» جامعه‌شناس انگلیسی یافت. استدلال «مان» این است که در دوره‌های قابل توجهی از تاریخ بشر تشکیل واحدهای بزرگ و یکپارچه منوط به عوامل سیاسی بود. «به این معنی که در برخی از حکومت‌های باستانی عوامل سیاسی در ساماندهی قدرت نقش برتری داشتند. در این‌جا قدرت برتری لازم بود که خصوصیت روابط و نیروهای موجود اقتصادی آن را دیکته کند. در غیاب یک عامل اقتصادی قدرتمند، دولت قدرتمند تنها راه ممکن برای گرد هم آوردن مناطق و مردمان پراکنده بود» (مان، ۱۹۸۸، ۶۷ - ۷۰).

این استدلال به راحتی «مان» را در کنار «پری آندرسون» قرار می‌دهد که تعیین‌کنندگی امر سیاسی را در تمدن اسلامی مورد مطالعه قرار داده است. آندرسون با پیش کشیدن این بحث که فاتحان عرب در ایران در ابتدا هر نوع فعالیت اقتصادی را حقیر می‌شمردند به این نتیجه کلی اشاره می‌کند که رویکرد آنها برخلاف گروه‌های تاجرپیشه غرب، اقتصادی نبود. از این رو هیچ حوزه مستقلی که در قالب آن فعالیت اقتصادی سرمایه‌دارانه انجام گیرد، پدیدار نشد. به نوشته آندرسون اعراب در عوض، صاحب قدرت نظامی نیرومندی بودند که قادر بود در غیاب این حوزه اقتصادی مستقل مایحتاج خود را از طریق ساختاری خراج‌گزار تأمین کند. از نظر وی نقش خراج‌گزار دستگاه نظامی خلفای عرب بهتر از هر جا در نظام اقطاع‌داری منعکس می‌شود (آندرسون، ۱۳۷۴، ۵۰۵).

بدین‌سان در حالیکه نظام فئودالیت، عرصه مستقل اقتصادی برای رشد گروه‌های دولت‌ساز و همچنین زمینه مناسبی برای شکل‌گیری واحدهای سرزمینی مستقل بود، اقطاع‌داری در جهت عکس نظامی از واگذاری زمین به گروه‌های جنگجو بود که با توان نظامی خود گستره حاکمیت امت بدون مرز اسلامی را بیشتر می‌کردند. در واقع نظامی‌گری که پایه اصلی نظام اقطاع‌داری بود زمینه‌های شکل‌گیری دولت سرزمینی را در ایرا زائل ساخت: جایگزین شدن تعیین‌کنندگی نظامی‌گری به جای فعالیت اقتصادی مهم‌ترین پیامد حاکمیت نظام اقطاع‌داری در این سرزمین

بود. در ایران غلبه انگیزه‌های نظامی که ریشه در نیات قدرت‌مداران دستگاہ خلافت برای گسترده کردن مرزهای امپراتوری اسلامی داشت عرصه اقتصادی را به‌عنوان بستر شکل‌گیری دولت سرزمینی به پایگاه جاه‌طلبی امپراتوری تبدیل کرد.

ج) عرصه اجتماعی

چنانکه اشاره شد از جنبه اجتماعی، شکل‌گیری یا عدم شکل‌گیری زمینه‌های دولت سرزمینی به پیدایش یا عدم پیدایش طبقات حامل نظام مدرن برمی‌گردد که خود ریشه در نشانه‌های فرهنگی ادیان دارد. به نوشته «وبر»، ادیان در جریان شکل‌گیری واحد سیاسی - جغرافیایی دولت سرزمینی یعنی بورژوازی را بارور کردند، تأمین‌کننده ریشه‌های اجتماعی دولت سرزمینی بودند. پیشه‌وران سیار و طبقه متوسط شهری که «وبر» از آن‌ها به منزله گروه‌های حامل دین مسیحیت یاد می‌کند، در عرصه فئودالیت در نقش اصناف و پیشه‌وران و سپس در قالب طبقه بورژوازی پایه‌گذار نقشه سیاسی دولت سرزمینی در اروپای غربی بودند.

به‌طور کلی از چند جهت می‌توان شکل‌گیری ابعاد جغرافیایی و سیاسی در اروپا را به فعالیت گروه‌های تاجرپیشه و بورژوازی به‌عنوان گروه حامل مذهب مسیحیت نسبت داد: اولین اقدام بورژوازی در راستای متمرکز نمودن قدرت در درون مرزهای جغرافیایی و شهری کردن سیاست بود. با ظهور شهرها فعالیت گروه‌های تاجر و اصناف در تدوین و تنظیم ابعاد حقوقی و سیاسی دولت سرزمینی، نهادینه شد. تأسیس ارتش به عنوان مهم‌ترین رکن قدرت ملی، تأمین‌کننده امنیت مرزهای از پیش تعیین شده بود و زمینه‌های شکل‌گیری خود را در درون شهرها یافت. افزون بر این محیط اجتماعی پیشرفته و متمایز شهرها نسبت به روستاها بستر مناسبی برای پی‌ریزی اولین نهادهای سازمان اجرایی قدرت ایجاد کرد. برای نخستین بار در درون شهرهای ابتدایی نظام فئودالیت بود که نطفه‌های آغازین سازمان اجرایی قدرت شکل گرفت و در ادامه حقوق نانوشته و عرفی زندگی روستایی به آیین‌نامه‌های مکتوب و قانونی بدل شد. به‌جز این، ریشه‌های شکل‌گیری هویت ملی را که غالباً از آن به عنوان عامل انسجام و همگرایی جمعیت ساکن در دولت سرزمینی یاد می‌شود، باید در درون شهرها جست. در واقع شهر که تجلی فعالیت بورژوازی بود به‌عنوان مرکز تجمع افراد و گروه‌های مختلف، هویت یکپارچه‌ای به آن‌ها داد تا خود را ورای جهت‌گیریهای قومی، اعضای یک کشور محسوب کنند (پوجی، ۱۳۷۷، فصل چهارم).

بورژوازی دومین گام اصلی را در تشکیل دولت سرزمینی با تعیین مرزها و نقشه سیاسی واحدهای ارضی برداشت. انجام فعالیت‌های تجاری و کسب سود مستلزم امنیت مرزی و ثغور فعالیت‌های بومی بود. تعیین مرز و حدود و ثغور واحدهای ارضی از این جهت که تعیین‌کننده ارزش پول داخلی در مقابل پول‌های خارجی بود، اهمیت حیاتی داشت. در واقع تعیین مرزهای دولت سرزمینی اروپای غربی عمدتاً برپایه حدود و ثغور تعیین شده واحدهای ارضی صورت گرفت (بلوخ، ۱۳۶۳، ۸۵).

سومین حرکت بورژوازی انجام فعالیت آگاهانه سیاسی در تعیین پادشاه و تدوین چارچوب‌های حقوقی حاکمیت بود. قدرت اقتصادی بورژوازی در واپسین سال‌های حیات نظام فئودالیت‌ها این توان را به آن اعطا کرد که با خلع حاکمان ارضی، پادشاهان را تعیین و نهادهای اداری سازمان اجرایی حکومت را تنظیم کند.

بدین سان می‌توان استدلال کرد که ظهور شهرها، تعیین نقشه سیاسی دولت و تشکیل سازمان اجرایی آن به عنوان مراحل ترتیبی شکل‌گیری دولت سرزمینی در غرب، حاصل علایق و انگیزه‌های گروه‌های تاجریشه (بورژوازی) بود. چنانچه «وبر» نیز اشاره دارد بورژوازی به‌عنوان طبقه حامل دین مسیحیت در ایجاد دولت سرزمینی دارای تمایلات عقلانیت عملی بود و این عقلانیت عملی ریشه در آموزه‌های دین مسیحیت داشت که در آن فعالیت شدید اقتصادی و جمع‌آوری ثروت در جهت ایجاد جامعه‌ای مدرن، رمز دستیابی به رستگاری آن‌جهانی تلقی می‌شد. اما در ایران ساختار جمعیتی که از آن می‌توان به‌عنوان سپاهیان دستگاه خلافت و یا گروه حامل دین اسلام یاد کرد، از سه جهت زمینه‌های شکل‌گیری واحد سیاسی - جغرافیایی دولت سرزمینی را به سبک غرب زائل کرد: نخست در ایران برخلاف طبقه بورژوازی غرب، قبایل ترک مهاجر و کلاً جمعیت تابع حکومت به‌عنوان سپاهیان دستگاه خلافت، فاقد انگیزه‌های اقتصادی در ایجاد زمینه‌های دولت سرزمینی بودند. نفی ثروت‌اندوزی اقتصادی در دنیای فانی و زودگذر به‌عنوان هسته اصلی اندیشه‌های اقتصادی و اجتماعی اسلامی که بهتر از هر جا در اندیشه‌های ابوحماد محمد غزالی و خواجه نظام‌الملک طوسی، متفکرین سیاسی برجسته عصر غزنویان و سلجوقیان خود را نشان می‌داد، کل سرزمین‌های امپراتوری را در نفی انگیزه‌های سرمایه‌دارانه و دولت‌مدار متأثر می‌ساخت (برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به زیبا کلام، ۱۳۷۸، فصل سوم).

نفی انگیزه‌های اقتصادی دنیامدارانه، فعالیت اقتصادی را در کل امپراتوری به سطح زندگی معیشتی سوق داد، چرا که به گفته آندرسون نظامی‌گری و انگیزه‌های استیلاجویانه در فتح سرزمین‌های گسترده و تشکیل امپراتوری جهان‌گستر، مجالی برای رشد عرصه اقتصادی دولت باقی نمی‌گذاشت (آندرسون، ۱۹۷۴، ۱۰۲). مزید بر این، شرایط محیطی و اقلیمی نامناسب که حاصل آن شکل‌گیری گروه‌های منزوی یکجانشین در قالب روستاهای کوچک در نقاط پراکنده سرزمین ایران بود، در تعامل با این خصیصه فرهنگی نقشی افزون‌تر در خنثی‌ساختن زمینه‌های اقتصادی مناسب برای فرآیند دولت‌سازی داشت.

اولین پیامد این فقدان عرصه اقتصادی آزاد عدم ظهور شهرها در سازماندهی فضای سیاسی دولت سرزمینی بود. چنانکه «کاستللو» اشاره دارد هر چند که در قرون وسطی فرایند شکل‌گیری شهرها در غرب و شرق به‌طور همزمان آغاز شد، با این وجود زندگی شهری این دو تمدن در تمام این دوره به‌طور روز افزون از هم فاصله گرفت زیرا هر یک سیر تکاملی کاملاً متفاوتی را طی کردند. وی ضمن بیان تأثیرات ایدئولوژی اسلامی بر آرایش فضایی شهرهای امپراتوری اسلامی و به‌خصوص ایران و شهرهای متمدن غرب هر دو دارای بازار، حصار و برج و بارو بودند،

با این وجود شهرهای امپراتوری اسلامی فاقد امتیازات حقوقی، منشورهای شهری و استقلال مرزی بودند (کاستللو، ۱۳۷۱، ۳۶۷).

«حورانی» در تکمیل مباحث «کاستللو» تفاوت دو گونه شهر اسلامی و غربی را با توجه به وابستگی و یا استقلال آن‌ها از دستگاه قدرت متمرکز تحلیل می‌کند. به‌نوشته وی نحوه شکل‌گیری شهرها در امپراتوری اسلامی عمدتاً حکومتی بود و از همین رو شهر نه مرکز شکل‌گیری هویت مستقل اجتماعی بلکه مرکز اداری و فرمانروایی حکومت و به طور خاص دستگاه خلافت بود. «حورانی» این وضعیت را با کارکرد دولت ساز شهر غربی مقایسه می‌کند و چنین نتیجه‌گیری می‌کند که شهرها در امپراتوری اسلامی به‌خصوص ایران به‌عنوان مرکز اداری حکومت هیچگاه به محل رشد انگیزه‌های اقتصادی، هویت مستقل اجتماعی و ملی و همچنین ایجاد مرزهای سرزمینی بدل نشدند (حورانی، ۱۹۷۰، ۲۱۶-۲۱۸).

ساختار جمعیتی ایران و سایر ایالات امپراتوری اسلامی از جنبه دیگر نیز شکل‌گیری زمینه‌های واحد سیاسی - جغرافیایی دولت سرزمینی را زائل می‌کردند و آن نفی فعالیت‌های سیاسی گروه‌ها در تعیین مرزهای اقتصادی و سیاسی سرزمینی بود. برخلاف جامعه شهری مستقل غرب که در آن گروه‌های تاجر پیشه و اصناف، فارغ از کنترل قدرت متمرکز و با انگیزه اقتصادی در پی ایجاد امنیت مرزی و منشورهای حقوقی سیاسی دولت سرزمینی بودند، در امپراتوری اسلامی و به‌ویژه ایران اصناف مستقل و خودمختار وجود نداشتند و گروه‌های تاجرپیشه نیز خارج از کنترل متمرکز حکومت، مستقلاً عمل نمی‌کردند. به‌نوشته احمد اشرف که مطالعات عمیق و گسترده‌ای در مورد شهرهای قرون میانه ایران انجام داده است، در کل امپراتوری اسلامی، دستگاه خلافت، اصناف و گروه‌های تاجرپیشه را از طریق اعمال قواعد و مقررات یکپارچه مذهبی کنترل می‌کرد و سلاطین هر یک از ایالات به تبعیت از دستگاه خلافت مانع از فعالیت آزادانه این گروه‌ها می‌شدند (اشرف، ۱۳۵۳، ۱۲۷). «سعید الشیخی» نویسنده شهیر عربی که در مورد نظام‌های شهری کشورهای عربی مطالعه دارد، به بررسی نقش اعمال قواعد و مقررات یکپارچه شهر اسلامی در سرتاسر امپراتوری اسلامی که مانع از فعالیت آزادانه آن‌ها می‌شد، اشاره می‌کند. به‌نوشته وی در ایران اصناف و گروه‌های تاجرپیشه زیر نظر واسطه حکومت یعنی «نقیب» فعالیت داشتند. این واسطه‌گری بین اصناف و حکومت ریشه اسلامی داشت. نقابت مقامی بود که دستگاه خلافت آن را برای کنترل اصناف به کار می‌برد. در هر شهر اسلامی نقیب مانند رئیس سندیکایی بود که تنظیم حرفه و تثبیت نرخ‌های تولیدات اصناف را برعهده داشت (الشیخی، ۱۳۶۲، ۵۴). دادگاه‌های حسبه از دیگر ابزارهای کنترل دستگاه خلافت بر اصناف و گروه‌های تاجر و همچنین اعمال قواعد یکپارچه و هماهنگ در کل امت اسلامی بود. این محاکم عمدتاً با قواعد و قوانین اسلامی بازرگانان و تاجران را کنترل می‌کردند. کلاترها در شهرهای ایران واسطه بین حکومت و بازرگانان بودند و اصناف تاجران را از طریق تهدید در محاکم حسبه وادار به پرداخت مالیات بیشتر می‌کردند. این قواعد و مقررات اسلامی به‌صورت یکپارچه در

تمام شهرهای امپراتوری اسلامی اعمال می‌شد و هدف از آن ایجاد نظام اجتماعی یکپارچه و جلوگیری از واحدهای اجتماعی مستقل و متمایز در امت اسلامی بود.

این کنترل متمرکز حکومتی از دو جهت شکل‌گیری زمینه‌های دولت سرزمینی را سد می‌کرد: نخست این که این کنترل متمرکز مانع از فعالیت آزادانه آن‌ها در به چالش کشیدن حاکمیت امپراتوری و تنظیم واحدهای کوچکتر جغرافیایی می‌شد و دوم اینکه اعمال قواعد و مقررات یکپارچه اسلامی بر فعالیت‌های اصناف و تاجران پیشاپیش تمایزات اجتماعی سرزمینی و در ادامه تعیین مرزها را در داخل امپراتوری اسلامی سد می‌کرد.

در مجموع جامعه ایران در اوایل عصر قاجار، در حالی گام به قرن بیستم نهاد که جغرافیای فرهنگی آن شکل‌گیری کامل زمینه‌های سیاسی - جغرافیایی دولت سرزمینی را اجازه نداده بود. از اواسط عصر قاجار به واسطه نفوذ اندیشه‌های سیاسی مدرن غرب، به تدریج ترتیبات سیاسی و جغرافیایی دولت سرزمینی شکل گرفتند و سرانجام رضاشاه بر پایه این اندیشه‌ها و هنجارهای سیاسی، اولین شکل دولت مدرن سرزمینی را در ایران بنیان نهاد.

نتیجه‌گیری

- به‌رغم تصور رایج، دولت سرزمینی از حیث ریشه‌ها و زمینه‌های شکل‌گیری نه پدیده‌ای عام و جهان‌شمول بلکه خاص جامعه غرب و محصول محیط فرهنگی آن جامعه است.

- در هسته اصلی محیط فرهنگی، دین در نقش ایدئولوژی دولت‌ساز بیش از سایر عوامل فرهنگی، محیط و یا بستر شکل‌گیری و یا عدم شکل‌گیری دولت سرزمینی را متأثر می‌کند.

- دین مسیحیت از طریق نشانه‌های فرهنگی خود در سه عرصه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی محیط فرهنگی مناسبی را برای تشکیل دولت سرزمینی در غرب بارور کرد. ایجاد واحدهای فروتر از واحدهای امپراتوری، شکل‌گیری مرزهای سرزمینی، ظهور طبقات اجتماعی حامل واحد سیاسی - جغرافیایی دولت سرزمینی و شکل‌گیری بستر اقتصادی مناسب به منظور ظهور آن همه محصول نشانه‌های فرهنگی دین مسیحیت در آرایش فضایی دولت سرزمینی در جامعه سنتی مغرب‌زمین بودند.

- دین اسلام بر عکس دین مسیحیت حاوی نشانه‌های فرهنگی است که محیط جغرافیایی مناسبی را برای شکل‌گیری واحد سیاسی جغرافیایی «امت» بارور می‌کند.

- نفی واحدهای جغرافیایی فروتر از واحد امپراتوری اسلامی و در عوض تأکید بر واحد سیاسی - جغرافیایی امت، نفی شکل‌گیری مرزهای سرزمینی، گسترش قلمرو جهانی امت اسلامی، عدم ظهور طبقات حامل دولت سرزمینی و نفی بستر اقتصادی دنیوی برای ظهور دولت سرزمینی همه محصول نشانه‌های فرهنگی دین اسلام در آرایش فضای سیاسی جامعه سنتی ایران بودند.

- در عصر قاجار به تدریج زمینه‌های نظری دولت سرزمینی مدرن تحت تأثیر نفوذ اندیشه‌های مدرن غرب شکل گرفت و برای نخستین بار رضاشاه دولت سرزمینی مدرن را برپایه این اندیشه‌ها بنیان نهاد.
- جغرافیای فرهنگی جامعه سنتی و ماقبل مدرن ایران زمینه‌های شکل‌گیری دولت سرزمینی را برنمی‌تابید. شکل‌گیری دولت سرزمینی در ایران محصول نفوذ اندیشه‌های سیاسی مدرن غرب بود.

منابع

- اشرف، احمد، ۱۳۵۳، «ویژگی‌های تاریخی شهرنشینی در ایران - دوره اسلامی»، نامه علوم اجتماعی، شماره ۴.
- افضل‌ی، رسول، ۱۳۸۴، «مبانی نظری دولت»، در: مجموعه مقاله دولت مدرن در ایران، قم، انتشارات دانشگاه مفید.
- اطلس تاریخی ایران، ۱۳۷۸، سازمان نقشه‌برداری کشور، تهران، نشر سازمان نقشه‌برداری کشور.
- الگار، حامد، ۱۳۶۹، دین و دولت در ایران، نقش علما در دوره قاجار، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، نشر قومس.
- بدیع، برتران، ۱۳۷۶، فرهنگ و سیاست، ترجمه احمد نقیب‌زاده، تهران، نشر دادگستر.
- بلوخ، مارک، ۱۳۶۳، جامعه فنودالی، ترجمه بهزاد باشی، تهران، نشر آگاه.
- پوچی، جان فرانکو، ۱۳۷۷، تکوین دولت مدرن، ترجمه بزاد باشی، تهران، نشر آگاه.
- حائری، عبدالهادی، ۱۳۷۸، نخستین رویارویی اندیشه گرایانه ایرانی با دو رویه تمدن بورژوازی غرب، نشر امیر کبیر.
- زیباکلام، صادق، ۱۳۷۸، ما چگونه ما شدیم، تهران، نشر روزنه.
- سیوری، راجر، ۱۳۷۲، ایران در عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز.
- طباطبایی، جواد، ۱۳۸۰، دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط در ایران، تهران، نشر نگاه معاصر.
- کاشف‌الغطاء، بی‌تا، کشف‌الغطاء، تهران، بی‌نا.
- کدیور، محسن، ۱۳۸۰، نظریه دولت در فقه شیعه، تهران، نشر نی.
- کدیور، محسن، ۱۳۸۲، سیاست نامه، تهران، نشر نی.
- کرننگ، مایک، ۱۳۸۳، جغرافیای فرهنگی، ترجمه مهدی قرخلو، تهران، نشر سمت.
- کرمانی، ناظم‌السلام، ۱۳۶۳، تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام علی اکبر سعدی سیرجانی، جلد ۲ تهران، نشر آگاه.
- کشفی، ۱۳۷۳ق، تحفة الملوک، تهران، بی‌نا.
- لمبتون، آن، ۱۳۶۲، مالک وزارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران نشر علمی و فرهنگی.
- مک ایودی، کالین، ۱۳۶۴، اطلس تاریخی جهان، ترجمه ف. خبازی، جلد ۴، تهران نشر مرکز.
- نراقی، ملا احمد، ۱۳۳۱، عوایدالایام فی بیان قواعد الاحکام و مهمات مسائل الحلال والحرام، تهران، بی‌نا.
- هینتس، والتر، ۱۳۶۴، تشکیل دولت ملی در ایران، حکومت آق‌قویونلو و ظهور دولت صفوی، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، نشر کمیسیون معارف.

- Anderson, P, 1975, Lineage of the absolutist state, London, Lyne Rinner.

- Eisenstadt, S, N, 1964, Break down of modernization” Economic development and culture change, No. XII.

- -----, 1981, Culture traditions and political dynamics; the origins and origins modes of ideological politics”, British journal of sociology, No. 2.
- Hourani, R, 1970, Islamic cities in the Middle East, London, Oxford university press.
- Mann, M, 1988, State, war and capitalism: studies in political sociology, London, Oxford Press.
- Mclean Iain. Concise, dictionary of politics, London, Oxford university press, 1996.
- Rokkan, S. "Cities, state and nation" in Eisenstadt et(ed) Rokkan, Building states and nations, London, Mouton and Co Ltd., 1973.
- -----, 1975, Dimensions of state formation” in C. Tilly, The formation of national states in western Europe, Princeton, Princeton university press.
- Savory, R, M, 1975, “The emergence of the modern Persian state under the safavids” in Savory, R, M(ed) The history of safavids, London, Oxford university Press.
- Shills, E, A, 1982, Political development in the new states, London, Mouton and Co Ltd.
- Watt, W. M, 1962, "Islamic political thought" in Survey, G(ed), Basic concepts, London, Lyne Rinner.
- Weber, M, 1958, Protestant ethic and the spirit of capitalism, Newyork, Cambridge university press.
- -----, 1965, Sociology of religion, Translated by E, Fisch Off, London, Mouton and Co Ltd.